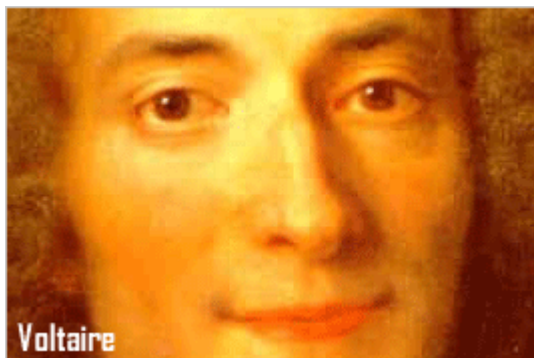


طلایه‌دار آرمانهای عصر فروغ

محمد مهدی مرادی



(۱)

نوع بشر، در هیئت عوام، به نادانی، جهالت و زودباوری کشش ذاتی دارد. این حقیقت، برخاسته از روان آسان‌طلب و به اصطلاح گذران-خواه طبیعی زندگی است که شوربختانه در اجتماع عوام‌زده‌ای مانند اجتماع ما، دارای مصداقهای عینی است. در بحثهای جامعه‌شناسی، جامعه (society) و اجتماع (community) از دو مضمون به ظاهر هم‌سو اما به واقع، متضادی برخوردارند. دونیتس، متفکر آلمانی با تعریف دو واژه‌ی گزل‌شافت به معنی جامعه و گمین‌شافت به معنی اجتماع به بررسی تفاوت‌های شگرف این دو پرداخته است. به عقیده من، همبودگاه ایران، به مثابه اجتماعی است که سعی در گذار به مرحله‌ی جامعه دارد اما با سدهای بسیاری روبروست. به عبارت دیگر، در اکثر جبهه‌ها، سپاه پاسداران اجتماع یعنی "سنت" (که بیشتر به مذهب تعمیم می‌یابد و دُرُست هم هست) در چالش با "مدرنیته"، پیروز بوده؛ گرچه عینیات این به اصطلاح پیروزی، در شکست تاریخی یک ملت، جلوه یافته است. اکبر گنجی در کتاب تلقی فاشیستی از دین و حکومت، صفحه‌ی ۲۰۱- فارغ از تضاد حقیقت معنایی واژه‌ی جامعه- می‌نویسد:

جامعه‌ی سنتی یا جامعه‌ی ماقبل مدرن، اقتصاد ساده دارد، یک جامعه‌ی محدود است، سازمان اجتماعی آن بر اساس خویشاوندی است، سازمان اجتماعی اش ثابت و منسجم به نظر می‌رسد، به شدت محافظه کار است، تفکرش اساطیری-جادویی است، امور مقدس و نامقدس به هم بشدت پیوسته است و جامعه‌ی روستایی است.

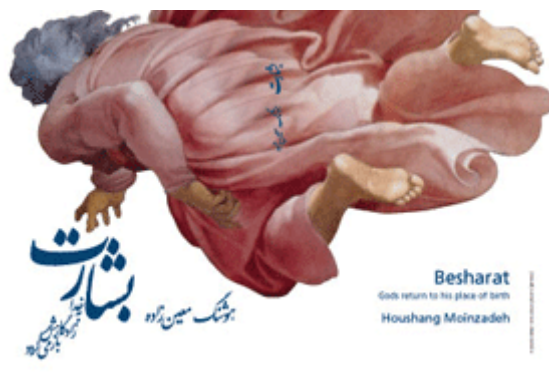
(۲)

روشنفکر راستین و روشنفکری پیشرو، وظیفه‌اش، حمله به نادانی است؛ آرمانش، ویران‌ساختن بیغوله‌های بظاهر امن آن و بنانهادن عمارت‌های حقیقت است؛ نه اینکه به در و دیوارهای بیغوله، رنگهای دلباز زند و با یاری چسب و گریس، ظاهر سازی کند. جوامع سنتی، روشنفکرانش را هم هم جنس خود می‌سازد و می‌پرورد؛ همانطور که روشنفکران بنام ما هم در این نیم قرن اخیر، در چنین اجتماعی ظهور کردند و دانسته و نادانسته، در پس نبردهای فکری و فرهنگی شان، میخهای بیشتری بر تابوت کودک آزادی و آزاداندیشی کوبیدند. حمله به تجدد را نشان افتخار و آگاهیشان دانستند؛ با ذوب شدن در ایدئولوژی‌های رنگارنگ، برای مردم، نسخه‌های بدلی بیداری پدیدند و بت پرستی نوین را در هیئت پیشواسازی، پیشوادوستی و پیشواپرستی، ترویج دادند. براستی چه تدابیری برتر از اینها برای به ابتذال

کشیدن حقیقتِ روشنفکر و گوهرِ روشنفکری؟ چنین شد که اجتماعی در راهِ جامعه، باز ماند و امروز هم، بازمانده‌تر از همیشه.

(۳)

در جنگِ با سنت، بی‌پروایی لازم است؛ چرا که درد و مسئله‌ی ما، مسئله‌ی ملاحظیات است. بانای پیشرفت اروپا و برگِ برنده‌ی رهایی‌مآلهای غرب، جنبشِ عظیم و تاریخیِ روشنگریِ قرنِ هجدهم بود که به قرنِ فروغ (Enlightenment) مشهور است. قری که عقل و خردِ ناب، جایگزینِ باورهای وهمی و خیالیِ هزاره‌ها شد. شعارِ روشنگری، بایستگیِ شورش بر علیه سلطه‌ی باورهای سنگی شده، سنت‌های خشک و حکومتِ اوهام و خرافات بود. نبرد بر علیه بت‌های انسانی بود؛ که برآستی اگر عصرِ فروغی نبود، بدون شک، امروز، رهایی و آزادیِ انسان مفهومی نداشت. اروپای عصرِ روشنگری، بزرگانی چون پیتربل، ولتر، دنیس دیدرو، توماس جفرسون، دیتریش هولباخ، توماس پین، بارون منتسکیو و بسیاری دیگر را به جهانیان شناساند. آثاری چون "فرهنگ فلسفی ولتر" را به یادگار گذاشت. رمان "کاندید" را ماندگار کرد. اما اگر به آثارِ اندیشمندانِ امروزِ ایرانی بنگریم، بر خلاف گذشته، از چپته‌شان آواهایی نه همسنگِ اصواتِ گوش‌خراشِ میراثِ روشنفکریِ معاصر ایران، بلکه نغمه‌هایی از رنگِ دیگر و طلایه‌دارِ آرمانهای عصرِ فروغ اروپا به گوش می‌رسد. به عنوان نمونه، من، آثارِ استاد **هوشنگ معین‌زاده**، این اندیشمند و روشنفکرِ سنت‌شکن را پیشرو و پرچم‌دارِ عصرِ فروغ ایران می‌نامم. عصری که **آیندگان، تاریخ آن را خواهند نوشت**. آثارِ معین‌زاده، همچون خورشیدِ بیداری و آگاهی ست که در دلِ تاریکیِ فرهنگِ جهل، تابش گرفته است. عصرِ روشنگریِ اروپا به ما نشان داد که تاریکی، ناپایدار است؛ چونان که تاریکیِ امروز هم دوامی ابدی نخواهد داشت.



تازه‌ترین اثر هوشنگ معین‌زاده که حدود یک سال و نیم پیش در فرانسه انتشار یافت، امروز، در پایگاه اینترنتی وی قابل دسترسی است. "بشارت! خدا به زادگاهش باز می‌گردد" کتابی ست منحصر به فرد، خواندنی و سرشار از حقایق و راستی‌های به غایت ناب.

۳۱ اوت ۲۰۰۶